

• دریافت ۹۷/۰۹/۲۸

• تأیید ۹۸/۰۵/۰۲

## تأملی بر درد دل؛ تحریر نوین نفثه‌المصدر تألیف منصور ثروت

مهدی رضانی\*

غلام رضا مستعلی پارسا\*\*

### چکیده

تتبع در متون کهن، برای علاقمندان امروزی - در کنار جذابیت - دارای برخی مضامینی است که طی آن جز با امان نظر، تأمل و مراجعه به کتب مرتبط مقذور نیست؛ حال اگر این متون به زیور تصنع و تکلف نیز مزین باشند، اهمیت کار را دو چندان می‌کنند. از جمله کتبی که به خاطر ابعاد تاریخی، ادبی و فرهنگی توجه شارحان و علاقمندان را به خود جلب و باعث تألیف آثاری در این زمینه شده، کتاب **نفثه‌المصدر** نسوی است. در این میان، یکی از شروحنی که با نگاهی متفاوت بدان پرداخته، کتاب **درد دل؛ تحریر نوین نفثه‌المصدر** تألیف منصور ثروت است. ایشان در این کتاب با در نظر داشتن طیف‌های مختلف علاقمندان در رشته‌های مختلف، این متن را به شیوه‌ای استادانه به تئری ساده و روان درآورده‌اند که در نوع خود منحصر به فرد و قابل تحسین است؛ حال آنکه هر متنی به مصداق به ناچار خشوش بود در میان خالی از برخی اشکالات ولو اندک نیست. از معدود اشکالات این برگردان، می‌توان به کم‌توجهی شارح محترم به معانی لغوی برخی واژگان، عبارات، جملات و بعضی صناعات ادبی اشاره کرد. این پژوهش با بهره‌گیری از روش استقرایی مبتنی بر تحلیل و با بازبینی چندین باره، با ارائه پیشنهاداتی صرفاً در پی تنقیح هر چه بهتر این اثر بوده است.

### کلید واژه‌ها:

نفثه‌المصدر، نقد و بررسی، امیرحسین یزدگردی، نشر فنی.

mehdi.ramazani85@gmail.com

\* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی (نویسنده مسئول)

mastal.parsa@gmail.com

\*\*دانشیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران

## ۱- مقدمه

کتاب نفثه‌المصدور یکی از گنجینه‌های متون کهن زبان و ادبیات فارسی که علی‌رغم داشتن متنی مصنوع، مورد توجه شارحان و به تبع آن منتقدان قرار گرفته، کتاب **نفثه‌المصدور** زیدری است؛ این اثر «کتابی است مختصر تألیف محمد زیدری نسوی که منشی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود. او در آخرین جنگ این شاهزاده شجاع با مغولان، همراه او بود و خاطرات خود را از این شکست نوشته است. از این رو، نفثه‌المصدور کتابی تاریخی ادبی است؛ از طرفی در تاریخ قتل و غارت مغولان است و از سویی عواطف خود را نسبت به مخدوم خود ایراد کرده است. هر چند که کتب تاریخی از نوع کتب علمی محسوب می‌شوند و برای تفهیم و تفاهم‌اند و لاجرم باید به شیوه مرسل نگاشته شوند اما نسوی این کتاب را که علاوه بر جنبه تاریخی - به لحاظ اینکه در بیان عواطف و احساسات هم مقامی دارد - به نثری مصنوع اما سخت دلایز و مؤثر نوشته است. نسوی این کتاب را در حدود ۶۳۲ هـ. ق. نگاشت» (شمیسا، ۱۳۹۲: ۱۷۵). «مهم‌ترین مختصه این کتاب، نفوذ و شیوع افکار قضا و قدری اشعری است که نه تنها در قرن ششم، بلکه در بخش عمده‌ی از ادبیات فارسی حرف اول را می‌زند. این افکار مخصوصاً وقتی برجسته می‌شد که ایرانیان می‌خواستند شکست و کم‌کاری و اشتباهات خود را توجیه کنند و اتفاقاً مهم‌ترین موردش همین شکست از مغولان است» (همان، ۱۳۹۶: ۲۲۶).

## پیشینه جستار

در تلاش برای پیگیری پیشینه این جستار، می‌توان به مقالات سودمندی زیادی از جمله: «واکاوی ساختاری و زیباشناختی نفثه‌المصدور» (فرشته محبوب، فنون ادبی، زمستان ۱۳۹۵، شماره ۱۷)، «سبک‌شناسی نفثه‌المصدور زیدری نسوی» (فریدون طهماسبی، فنون ادبی، بهار ۱۳۹۵، شماره ۱۴)، «نمودهای رمانتیسیم در نفثه‌المصدور» (محسن بتلاب اکبرآبادی، متن‌شناسی ادب فارسی، پاییز ۱۳۹۰، شماره ۱۱)، «بررسی روایت و بن‌مایه‌های داستانی در نفثه‌المصدور» (محمود رنجبر، کاوش‌نامه، پاییز ۱۳۹۱، شماره ۲۵)، «نگاهی به تصویرپردازی در نفثه‌المصدور» (زهرا ریاحی، متن‌شناسی ادب فارسی، پاییز ۱۳۹۴، شماره ۲۷)، «تحلیل ساختاری زبان غنایی» (امید ذاکری کیش، جستارهای ادبی، تابستان ۱۳۹۳، شماره ۱۸)، «نقدی بر شرح چند جمله در نفثه‌المصدور» (منصور نیک‌پناه، نثرپژوهی ادب فارسی، بهار ۱۳۹۷، شماره ۴۳)، و... نوشته شده است.

همچنین با توجه به اینکه سبک این کتاب نثر فنی است، علاقه‌مندانی چند بر آن شده‌اند تا این کتاب را مورد مذاقه قرار داده و به شرح آن بپردازند. که از جمله آن می‌توان به کتب زیر اشاره کرد:

۱- **تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی**: ایشان این کتاب را بر اساس چهار نسخه خطی تصحیح انتقادی کرده است. تصحیح و شرح و توضیحات یزدگردی و امعان نظر او در این شرح تا آن اندازه بوده که بزرگان زیادی بر این تصحیح و شرح، مهر تأیید زده و هر کدام مقدمه‌ای بر آن نوشته‌اند. متن اصلی کتاب ۱۲۵ صفحه در قطع وزیری است. یزدگردی بر این کتاب ارزشمند، ۶۳۴ صفحه مطلب به عنوان حواشی، تعلیقات، فرهنگ لغات، تعبیرات، کنایات و نیز فهرست‌های مختلف اعم از آیات، احادیث، امثال و حکم و نیز فهرست‌های ابیات، مصاربع عربی و فارسی، القاب، نام کسان و جاها را تدوین کرده است.

ظاهراً تنها نقدی که در زمان حیات ایشان بر کتاب نفثه‌المصدر نوشته شد، در هشتاد و ششمین شماره نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز با عنوان «ملاحظات چند در باب تصحیح نفثه‌المصدر» به قلم حسن قاضی طباطبایی به چاپ رسید که بعداً امیرحسن یزدگردی طی مقاله‌ای مبسوط و تند، تحت عنوان «به دیده انصاف بنگریم» به انتقادات ایشان جواب داد و در چاپ دوم به کتاب خود اضافه کرد. نقد دیگری که بعد ایشان نوشته شد، مربوط به مقاله «مروری در کتاب نفثه‌المصدر» نوشته سیدمحمد راستگو است که در مجله معارف، دوره ششم، شماره ۱ و ۲ فروردین-آبان سال ۱۳۶۸ به چاپ رسیده است.

۲- **شرح نفثه‌المصدر شاهرخ موسویان**: ایشان در این اثر مدعی شده‌اند که:

- توضیحات لازم یزدگردی را در این شرح آورده و مطالب زاید را حذف کرده‌اند.

- بعضی خطاهای متن را که عمدتاً نگارشی و خوانشی بود، برطرف کرده است.

- بعضی جاها را که یزدگردی شرح ناکرده، یله کرده، شرح داده است.

- چون ترجمه‌های آیات یزدگردی بر اساس تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری دشوار بوده، این

ترجمه‌ها را تازگی داده است.

حال آنکه جلیل نظری در شماره ۵۸ مجله آینه میراث با مقاله‌ای تحت عنوان «تأملی در کتاب شرح نفثه‌المصدر تألیف شاهرخ موسویان» به نقد این اثر پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که موسویان نه تنها مشکلی از آن کتاب را بر طرف نکرده است، بلکه با بی‌دقتی‌های فراوان، بر مشکلات متن و توضیحات آن افزوده است. (رک: نظری، ۱۳۹۵: ۱۳۰-۱۰۹).

۳- **درد دل؛ تحریر نوین نفثه‌المصدر منصور ثروت:** نویسنده در این اثر با کسب تجربه از تحریر کتاب **جهانگشای جوینی**، سعی کرده است اثری متفاوت در این راه بردارد و کتاب نفثه‌المصدر را نیز به زبانی ساده و در عین حال منقح درآورد، وی معتقد است که «در این تحریر نوین، سعی شده است تا جایی که ذوق نگارنده اجازه می‌دهد، زیبایی، استحکام و قدرت انشای مؤلف حفظ شود. به علاوه کوشیده‌ام عین جمله‌ها و عبارت‌ها را بی کم و کاست به فارسی ساده برگردانم. هر جا نیازی بوده است تا جمله مفهوم‌تر باشد، اگر کلمه‌ای بر عبارت مؤلف افزوده‌ام حتماً آن را داخل قلاب گذاشته‌ام. در متن اصلی تغییرهای اندکی انجام گرفته است. از جمله:

- چون در بخش تعلیقات اینجانب مرجع آیات نشان داده شده، این نوع ارجاعات از پاورقی متن اصلی حذف شده است.

- چون تعلیقات اصل متن در این جا حذف شده، بنابراین ارجاعات مصحح به تعلیقات او از پاورقی‌ها برداشته شده است.

- در ترجمه تمام ابیات و عبارت‌های عربی از تعلیقات یزدگردی بهره جسته‌ام؛ مگر آنکه گاهی برای امروزی‌تر شدن فارسی‌ها دستی بر آن برده باشم و یا برای روشنگری مطلب، افزون بر یادداشت‌های ایشان از منابع دیگر سخنی آورده باشم. اما آیات قرآنی را بیشتر از ترجمه روان حداد عادل استفاده کردم. زیرا روانشاد یزدگردی ترجمه‌ها را غالباً از ترجمه‌های کهن آورده است که فهم معنی را تا حدودی مشکل می‌کند. تمام ابیات، آیات، و هر آنچه به عربی بوده است پس از ترجمه، اصلش را به تعلیقات ارجاع داده‌ام. هر جا عبارت‌ها نیاز به توضیح داشته است، به اتکای تعلیقات نفثه‌المصدر و سیرت جلال‌الدین و گاهی خارج از این دو متن، با ذکر صفحه و شماره در تعلیقات اخیر آورده‌ام. و در نهایت برای آنکه خواننده، هر دو متن را در اختیار داشته باشد، متن اصلی را هم در همین اثر گنجانده‌ام. لیکن در جهت متمیم فایده نفثه‌المصدر و بر اساس سلیقه شخصی که معتقدم هر متن را باید کالبدشکافی کرد و به نقد کشید تا هم متن روشن‌تر فهمیده شود هم خواننده در فضای لازم برای ورود به متن قرار گیرد، تحلیلی هم از تاریخ و اوضاع عصر و زمان نویسنده بدان افزوده‌ام» (ثروت، ۱۳۹۱: ۹). این مطالب، تمامی مواردی است که ایشان در پی محقق شدن آن بوده‌اند.

نوشته حاضر بر آن است تا با بازخوانی چندین باره اثر اخیر که طی آن نویسنده محترم گامی مهم و در عین حال متفاوت در تفهیم متون تاریخی - ادبی برداشته؛ به تنقیح هر چه بهتر آن کمکی ولو اندک کند. و در نهایت میزان موفقیت مؤلف در اهداف تألیف کتاب را مورد ارزیابی قرار

دهد. شایان ذکر است در جستجوی پیشینه این جستار، پژوهشی که به طور مستقل به این اثر پردازد. معانی لغات استفاده شده در این جستار برگرفته از کتاب شرح و توضیح امیرحسن یزدگردی است.

## ۲- بحث

### ۱-۲ مباحث مربوط به قسمت ترجمه

ذیلاً مواردی که توضیحات نویسنده محترم به نوعی حق مطلب متن اصلی را ادا نکرده یا می‌توانست بهتر از این باشد، مورد مذاقه قرار می‌گیرد. در این مقاله، توضیحات مکمل و مدنظر نویسندگان این پژوهش با علامت دایره مشخص شده است.

**امن و امان چون تیر از دست اهل زمان بیرون رفته، سَموم عواصف هر چند بر عموم آب از روی همگنان برده نکبای نکبت حال من پریشان حال بیکبارگی بر هم زده (نسوی، ۱۳۸۵: ۲).**

▪ **امن و امان چون تیر از دست اهل زمان بیرون رفته است، گرچه سم باد تند، آبروی از همگان برده و باد کج بدبختی احوال من پریشان را به کلی بر هم زده است.** (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۰۶).

• به نظر می‌رسد واژه سَموم با سُموم (= جمع سم) مشتبه شده است. امیرحسن یزدگردی نیز در معنی سَموم چنین نوشته است: **سموم: باد گرم بروز، باد گرم یا در شب یا در روز، باد گرم به شب «غیاث اللغات، ذیل واژه».**

معنی پیشنهادی: گرمای بادهای سخت، آبروی از همگان برده است.

**در فصاحت حریرست و اصلش قصب، پیسه کلاغی است که حدیث فاوا برد. (نسوی، ۱۳۸۵: ۳)**

▪ **آری قلم در فصاحت حریر است و اصلش نی، کلاغ دورنگی است که مصیبت می‌بافد.** (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

• «یعنی در روشنی تن همچون حریری است (ایهامی به ابومحمد القاسم بن الحریری صاحب کتاب بسیار معروف **مقامات الحریری** دارد) و حال آنکه اصل آن از نی است. به فرموده استاد فروزانفر **فاوا** هم اکنون در لهجه مردم بشرویه خراسان مستعمل و به صورت قید مکان متداول است» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۳۲)

معنی پیشنهادی: قلم در گشاده‌زبانی حریری است و حال آنکه اصل آن از نی است. قلم، کلاغ سیاه و سفیدی است که سخن را نقل می‌کند و از این سوی بدان سوی می‌برد.

### مطایب ایام و لیالی سواد عمر را به سیر متوالی درنوردیده صبح مشیب از مشارق مفارق بر دمیده (نسوی، ۱۳۸۵: ۶)

▪ بارگی‌های روزان و شبان، سواد عمر را به سیر متوالی درنوردیده و بامداد پیری از مشارق فراق بر دمیده است. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

• مفارق: جِ مَفْرَقٍ و مَفْرَقٌ. مأخوذ از تازی، فرق سر و محل جدا کردگی موی‌های سر از هم. (ناظم الاطباء، ذیل واژه). سواد: سیاهی، نوشته، رونوشت، سیاهی شهر که از دور دیده شود، در فارسی به معنای خواندن و نوشتن. (معین، ذیل واژه).

معنی پیشنهادی: روزها و شبها همچون شتران تیزرو، با گردش پیوسته خود سرزمین عمر را درنوردیده و صبح پیری از مشرق سر بردمیده است. (مفارق مجازاً به معنی سر).

### چون با او گوسفندی و اندک‌مایه چیزکی همراه بود و من خبر بازگشت لشکری کامیاب از جانب روم شنیده بودم. (نسوی، ۱۳۸۵: ۹).

▪ چون با او گوسفندی و اندک‌مایه چیزکی همراه بود و من خبر بازگشت لشکری کامیاب از جانب روم شنیده بودم. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

• در مورد این کلمه نظرات متفاوتی وجود دارد؛ برای مثال حسن قاضی طباطبایی معتقد است که: «حدس استاد مینوی ظاهراً لشکر بی‌مرادی است، تصور می‌رود که این حدس شاید مقرون به صواب نباشد و مرادی به فتح (میم) صحیح باشد و این لفظ به طوری که در کتب معتبره لغت ضبط کرده‌اند جمع مردی است که علاوه بر معانی دیگر به معنی شجاع هم استعمال گردیده است عرب گوید: انه لمردی حروب، و هم مرادی الحروب با این ترتیب لشکری مرادی را می‌توان به معنی لشکری که شکننده صفوف دشمنان باشد معنی کرد» و حسن یزدگردی در نقد نظر ایشان و ایراد سطوری چند از ترجمه سیرت جلال‌الدین نظر ایشان را رد نموده‌اند: «در باب این توهم نویسنده فاضل مقاله باید بدیشان تذکار دهد که اگر عنایتی می‌فرمودند و به ارجاعی که این بنده در ذیل همین کلمه مرادی به دو طبع هوداس و حافظ احمد حمدی از سیره جلال‌الدین با ذکر شماره صفحه داده است، به دیده اعتنا می‌نگریسند و درمی‌یافتند که این لشکر، لشکری است مخذول و منهزم و خائب، برای یافتن معنی درخور این چنین قریحت نمی‌خراشیدند... در اینجا برای آنکه آن معلم فاضل نیز که به ظاهر فرصت و مجال مراجعه به این کتاب را نیافته‌اند، از این واقعه تاریخی - هر چند که به اجمال باشد - اطلاعی به هم رسانند، به نقل سطری چند از ترجمه سیرت جلال‌الدین، مصحح استاد مینوی،

صفحه ۲۳۹، در عنوان ذکر مفارقت من شرف الدین نایب عراق را به قزوین مبادرت می‌کند: «چون به قزوین بازگشتم و مالی که از الموت قبض کرده بودم با خود آورده و اسد بن مودود رسول علاءالدین صاحب الموت با مبلغی پیش‌کشی‌ها با من بود، خبر آمد که لشکر تاتار بسفر این رسید. و ایشان چون انهزام لشکر سلطان را از صاحب روم و صاحب شام، در یاسی جمان (یاسی چمن) شنیده بودند و تفرق شمل و شمول ضعف شنیده بودند، آن فرصت را غنیمت دانسته او را می‌جستند...» (یزدگردی، ۱۳۴۸: ۸)

معنی پیشنهادی برای این واژه همان است که مجتبی مینوی و حسن یزدگردی بدان اشاره کرده‌اند (لشکر منهزم و شکست خورده) و نویسندگان مقاله نیز با این نظر موافقت کرده‌اند. کامیاب ممکن است از باب استعاره عنادیه باشد؛ یعنی شکست‌خورده را به جای ناکام کامیاب بگویند؛ چنانکه مفازه بیابان را گویند به جای مهلکه. دلیل این نوع کاربرد اگر برعکس باشد برای تقال است تا کلمه ناخوشایند بر زبان نراند و در چنین مواردی گویا لحن طنز و تویخ و استهزا دارد.

#### و لا أمر للمعصی الا مضيعة (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰)

■ فرمان آن کس که وی را اطاعت برند جز فرمانی ضایع نیست. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۱۲).  
• گویا در معنی این بیت اشکال تاییبی وجود دارد چرا که باید به صورت «فرمان آن کس که وی را اطاعت نبرند جز فرمانی ضایع نیست» معنی می‌شد.

نسیم صباى قبول از مهيب اقبال این پادشاه، یعنی مرسل‌الیه، بر حال من پریشان حال وزید، تا یکسری اقوال سرسری را بمصرى برداشت. (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۱).

■ نسیم صباى قبول از وزیدنگاه اقبال این پادشاه، یعنی، همانی که به سویش به سفارت آمده بودم، بر حال من پریشان حال وزید تا مقداری از حرف‌های سرسری مرا به اصرار بنده تأیید کرد. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۲۷).

• به مصرى برداشتن: مصرى (ظاهراً با یا مصدری)، اصرار: بر کارى پیوستگی کردن، بر کارى عزیمت نمودن (منتهی‌الارب، ذیل واژه).

«در اینجا ظاهراً مراد از بمصرى برداشتن به فرض صحت نسخ، محتمل است کنایت باشد از: مهم و قابل اعتنا و توجه تلقی کردن» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۵۴۹).

یکسری: این واژه برای بیان کلیت امری است نه مقداری؛ لذا معنی شارح محترم نیاز به تجدید نظر دارد.

کاشکی آن ننگ بودی یکسری      تا نرفتی بر روی آن بدداوری  
(زمانی، ۱۳۸۲، ۱۵: ب ۲۰۶)  
چون که کف بگشاد و دید انگشتری      رفت اندیشه و تحری یکسری  
(همان: ب ۳۶۲۴).

معنی پیشنهادی: نسیم صباى پذیرش از وزیدنگاه بخت این پادشاه، یعنی پادشاهی که به سوی آن فرستاده شده‌ام، بر حال من پریشان حال وزید تا اینکه یکباره، همه سخنان واهی و یاوه را قابل اعتنا و درخور توجه تلقی کرد و اوضاع مغشوش را خوب تصور کرد.

پنجاه طلب از اطلاب ملاعین تاتار مانند سحاب که لواقح لواحق آن را بسوابق در رساند، یا سیلاب که تواتر امداد صواعق، آن را از شواحق سوی هامون راند. (نسوی، ۱۳۸۵: ۳۲).

▪ پنجاه فرمانده از فرماندهان تاتاران ملعون همچون بادی برافکننده درختان یا سیلابی که پس پشت صاعقه درآید، یا ابری که از بلندی سوی دشت راند(ثروت، ۱۳۹۱: ۱۲۷).

• لواقح: جمع لاقح: بادی که درخت را میوه‌دار کند، باد باردارکننده. (مقدمه‌الادب).  
لواحق: جمع لاحقه: آنکه از پس واصل شده باشد، و آن چیزی که بعد اول در رسد مأخوذ از لحوق که به معنی از دنبال چیزی پیوستن است. (غیاث اللغات).

شواحق: بلند از کوه و بنا و جز آن (منتهی‌الارب، ذیل واژه)، بلندها و بلندی‌ها، و این جمع شاهقه است که مأخوذ از شهوق باشد به معنی بلند شدن. (غیاث‌اللغات، ذیل واژه).

معنی پیشنهادی: پنجاه دسته از دسته‌های لشکر ملعون تاتار، مانند ابر که بادهای باردارکننده پیوسته، آن را به ابرهای پیشین متصل کند یا مانند سیلاب که صاعقه‌های پیاپی آن را از کوه‌های بلند به سوی دشت سوق دهد.

اصحاب مشأمه در عرصات حضرت خشر گشته، و میمئه بیخبر. (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۳).

▪ دست چپ سپاه سلطان گردآمده ولی دست راست بی خبر از ماجرا. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۳۴).  
• «اصحاب مشئمه: خداوندان سوی دست چپ. در اینجا مراد دوزخیان و تیره‌بختان و سیه‌روزان و مدیران است. با ایهامی که در این مورد به میسره دارد، مأخوذ از فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (قرآن کریم ۸/ ۹ و ۱۳۸۵: ۳۶۳)  
معنی پیشنهادی: دوزخیان (مغولان) در میان سرای درگاه سلطان گرد شده بودند در حالی که قسمت راست لشکر سلطان بی‌خبر از آن بودند.



آنکه تیغ در میغ نشاندی و بشمشیر در روی شیر برفتی، و بچنگ وقت جنگ  
بتاختی، و از درق تیر هدف تیر ساختی و به نیزه گاه با سماک برآویختی و بهرام را وقت  
اصطیاد گور پنداشتی (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۴)

▪ کسی که روزگاری شمشیر در ابر می‌نشاند و بدان به نبرد شیر می‌شتافت و هنگام جنگ  
با چنگ و دندان می‌تاخت، و از سپر هدف تیر می‌ساخت و با نیزه با ستاره سماک برمی‌آویخت.  
(ثروت، ۱۳۹۱: ۱۳۵).

• درق: گاو سپر، سپرچرمین، سپر از پوست گاو (مقدمه‌الادب، ذیل واژه). در عبارت مدنظر،  
ستاره تیر به خاطر شکل و رنگ خود تشبیه به سپر چرمی شده است. همچنین در دو واژه تیر  
جناس تام وجود دارد. تیر اول به معنی ستاره عطارد و تیر دوم به معنی آلت تیراندازی. به نظر  
می‌رسد که تیر شارح محترم در معنی کردن عبارت مدنظر از درق تیر هدف تیر ساختی  
منحرف شده است. چراکه جمله در پی بیان مهارت و قدرت شخص تیرانداز است و از سپر  
هدف تیر می‌ساخت برای معنی این عبارت، گنگ و نارساست.

معنی پیشنهادی: آنکه شمشیر را در ابر جای می‌داد و با شمشیر حمله می‌برد و هنگام جنگ  
با پنجه به دشمن می‌تاخت و سپر چرمین عطارد را هدف تیر می‌ساخت (بدان تیراندازی می‌کرد)  
و در نیزه‌اندازی تا بدان غایت استاد بود که با سماک ستیزه می‌کرد و ... .  
دلیرانی که روز هیجا که جز از نقد روان اندر سر آن رسته ناروان باشد. (نسوی،  
۱۳۸۵: ۴۴).

▪ و آن دلیرانی که روز نبرد جان بر کف بودند ... (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۳۵).  
• معنی پیشنهادی: دلیرانی که روز جنگ، که جز نقد جان آدمی در آن بازار سکه دیگری  
خریدار ندارد... .

فَتَى مَاتَ بَيْنَ الضَّرْبِ وَالطَّعْنِ مَيْتَةً      تَقُومُ مَقَامَ النُّصْرِ إِذْ فَاتَهُ النُّصْرُ  
(نسوی، ۱۳۸۵: ۴۶)

▪ گرچه ظاهراً پیروز شد، این مرگ (شهادت بود) که جانشین پیروزی گشت. (ثروت،  
۱۳۹۱: ۱۳۶).

• هر چند به ظاهر پیروز نشد، این گونه مردن او خود عین پیروزی است.  
از ارتفاع خرمن سپهر برخوردار می‌جوی، که ناپایدار است. از عین مزئیف مهتر  
کیسه برمدوز که جوزایی کم عیار است. (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۹).

■ از محصول خرمن سپهر برخوردار می‌جوی که ناپایدار است. از کیسه خورشید زرین زرناب مطلب که زری است کم عیار. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۳۹).

• عین: پول نقد و دینارهای مسکوک. (ناظم‌الاطباء، ذیل واژه).

مزئف: ناسره و ناروان گرداننده درهم. (اقرب‌الموارد، ذیل واژه).

کیسه دوختن: کنایت است از توقع فایده از چیزی داشتن (بهار عجم) بر امید تملک و تصرف چیزی بر آن طمع بستن. (امثال و حکم ج ۳ ص ۱۲۵۸).

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد که شارح محترم به معانی کلمات عین و مزئف عنایتی نداشته است و اینکه در عبارت مدنظر، سخنی از تشبیه کیسه خورشید نیست. لذا عبارت **از کیسه خورشید زرین زرناب مطلب** درست نمی‌نماید.

معنی پیشنهادی: از طلای مسکوک ناخالص آفتاب توقع فایده نداشته باش زیرا طلایی کم عیار و کم ارزش است.

**لکن رفیقان همچون من از غذا بخونخواری قناعت نمودند و از شراب بآب دیده اکتفاء نکرده. (نسوی، ۱۳۸۵: ۵۸)**

■ لیکن دوستان، و من همچون ایشان، از غصه خوردن به خون دل خوردن قناعت و از نوشیدنی به اشک چشم بسنده نکرده. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۴۴).

• هر چند پر واضح است که نویسنده محترم، به جمله اشراف کامل دارد؛ ولی جمله ایراد شده، مغشوش و گنگ است.

معنی پیشنهادی: اما رفیقان، مثل من از غذا به خون دل خوردن قناعت نکردند و از نوشیدنی به اشک چشم بسنده نکردند.

**کوه با همه سربلندی کمر خدمت بسته، و از ربقه بندگی جز سرو آزادی نجسته. (نسوی، ۱۳۸۵: ۵۸)**

■ کوه با همه سربلندی کمر خدمت و همه حلقه بندگی بسته بودند. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۴۴).

• شارح محترم در تحریر این کتاب به صورت یکدست عمل نکرده است؛ گاهی غامض‌ترین عبارت متن اصلی را موی شکافانه مورد مذاقه قرار داده و گاهی از برخی از عبارات چشم‌پوشی کرده است.

شایان ذکر است که درخت سرو دارای انواع مختلفی است که از جمله آن می‌توان به سرو آزاد، سرو سهی و سرو ناز اشاره کرد. نسوی در این جمله با استفاده از واژه آزاد، ایهام تناسب جالبی را خلق کرده است.

معنی پیشنهادی: کوه با همه سربلندی برای خدمت‌گزاری کمر بسته بود و از طناب گردنبند بندگی او غیر از سرو کسی ادعای آزادی نمی‌کرد.

**در هر دری از شحنگان قری و استواران ضیاع که بر او گذر افتاد، از خویشتن امیرباری و از ما جرمکاری ساخت. (نسوی، ۱۳۸۵: ۶۹).**

■ به هر از درهای شحنگان قریه‌ها و بزرگان کشتزاران گذرم می‌افتاد، از خود امیری خلاق و از ما گناهکاری مجرم ساختند (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

• استوار: امین و معتمد (برهان و آندراج، ذیل واژه) و در ولایت خوارزم و ماورالنهر و اصفهان و عراق عادت چنان باشد که بر دیهی شخصی را که به امانت و اعتماد مشهور باشد امین گمارند و او را استوار گویند و آن شغل را استواری خوانند و استوار غیر رئیس باشد. (صحاح‌الفرس، ذیل واژه).

امیربار: آنکه به مردم بار دهد و برای آمدن به حضور (بزرگان)، و این را در هندوستان داروغه دیوانخانه گویند. (آندراج، ذیل واژه).

معنی پیشنهادی: در هر دری از حاکمان نظامی قریه‌ها و معتمدان املاک که گذرشان به پیش او می‌افتاد خود را کسی که - برای آمدن به حضور - به مردم بار دهد و ما را گناهکار معرفی می‌کرد.

**هم از ناآمد کار و بدآمد روزگار... جمال علی عراقی پیش از من بنده آنجا رسیده بود و به عادت گذشته بعضاً فرو خزیده و به جهت رواج بازار کسب... (نسوی، ۱۳۸۵: ۷۵).**

■ بر طبق عادت به یاری کسی در جایی خزیده بود. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

• «محتمل است کنایت باشد از: به کمک چوبدستی در جایی آهسته در شدن و خزیدن. در اینجا ظاهراً عصا به شرم مرد نیز محتمل ایهامی تواند بود و به مأیون بودن و ملوط و مخنث بودن نیز داشته باشد» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۴۸۸). با توجه به اینکه متن اصلی کتاب به شهادت عبارت زیر، بارها و بارها به ملوط بودن جمال علی عراقی اشاره کرده است، لذا معنی **بر طبق عادت به یاری کسی در جایی خزیده بود** موجه نمی‌نماید. از طرف دیگر، قرینه موجود (= **بر طبق عادت**) نیز ما را به مخنث بودن جمال علی عراقی راهنمایی می‌کند. جملات ذیل ادامه تعریفی است که نسوی از جمال علی عراقی کرده است!

«آن صدر که از کون خر برون جست... پیش هر محرر که خریطه کشی کرده، سر جوال

بازداشته، خلیع العذار، عذار در خدمت عارض عراق سبز کرده و تا آبی بر روی کار بازآورد، آب از دیده رفته، تا بطلب منصب برخاسته، بس به رو خفته... نرم و درشت فراوان چشیده تا بتصدر رسیده، بسی انبیاچه نرم کرده تا هنگامه عمل گرم کرده» (همان: ۷۶).

**(جمال علی عراقی) و عوانی بحد کمال نه عوان بین ذلک گشته، و از وزیر بی تدبیر حضرت، و مشرف مسرف ممالک، و خازن خائن درگاه، درگذشته. (نسوی، ۱۳۸۵: ۷۷).**

■ این گاو نه به حد کمال بلکه گاوی میانسال متوسط، مقامش از وزیر بی‌تدبیر دربار، و مشرف اسراف کار ممالک و خزینه‌دار خائن درگاه درگذشته. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۵۶).

• «عوان: در اینجا مراد سرهنگ دیوان و مأمور اجرای دیوان قضا و حسبت است، و **عوان** به احتمال قوی مخفف **اعوان** است یعنی یاران که اصطلاحاً نزد ارباب اطلاق می‌شده است بر کسی که اجرای اوامر دیوان بر عهده او بوده است. از حواشی و تعلیقات ممتع استاد فروزانفر بر جزء چهارم **معارف بهاءولد** ص ۳۲۰. (بزدگردی، ۱۳۸۵: ۴۹۵). اشاره به آیه ۶۸ سوره بقره: **قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فَاذْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ.** (بنی اسرائیل به موسی) گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه (گاو) است؟ (موسی) گفت: همانا خداوند می‌فرماید: ماده گاوی که نه پیر و از کار افتاده باشد و نه بکر و جوان، (بلکه) میان این دو (و میان سال) باشد. پس آنچه به شما دستور داده شده (هر چه زودتر) انجام دهید.

به نظر می‌رسد که شارح محترم از باب استهزاء درآمده و خواسته مقام جمال علی عراقی را تا حد گاو پایین بیاورد؛ حال آنکه با توجه به تناسب کلمات دیوانی و همچنین سبک نگارش نویسنده، این نظر مقبول نیست و **عوان** اول به معنی سرهنگ دیوان و امثالهم درست است نه به معنی گاو.

معنی پیشنهادی: سرهنگ دیوان یا مأمور اجرای دیوان قضا و حسبت به حد کمال نه، بلکه میان بین آن شده بود.

تاتار که بر عقب رسیدند، تتمه عمارت، واجب داشتند، و خشت بر خشت گذاشتند، بخنادق آن بجای آب خون در بستند، و حوالی آن بر مثال پالیزبان سر، بسر باز نهاد. (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

■ از پس‌شان معماران تاتار! رسیدند، بقایای آبادانی را لازم دیدند! و خشت روی خشت

نگذاشتند و در خندق‌هایش به جای آب، خون بستند و در اطرافش همچون دشتبانان مترسک انسانی نهادند. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۷۰).

• نویسنده در این متن با استفاده از آبرونی و استعاره تهکمیبه در پی مذمت مغولان است. سؤالی که ذهن هر علاقمند را به خود جلب می‌کند این است که عبارت مترسک انسانی چه جایگاهی در جمله دارد؟ و با توجه به کدام لغت متن، معنی شده است؟ از طرفی در هر مزرعه با توجه به ابعاد آن، نهایتاً چند مترسک استفاده می‌شد حال آنکه نسوی در پی بیان نهایت کشت و کشتار مغولان است. چون در عبارت مدنظر اغلب از عناصر مربوط به عمران و ساخت و ساز استفاده شده؛ شاید نظر نویسنده این است که همچنانکه بوستان‌بانان دور تا دور مزرعه خود را با سنگ‌ها و اشیای متفاوت می‌چینند، مغولان نیز همچون پالیزبانان سرهای بریده شده مردم را روی هم تلمبار کردند.

صدهزاران مرد ترسا کشته شد      تا ز سرهای بریده پشته شد  
(مولوی، ۱۳۸۲، ۱۵: ب ۷۰۳).

**و چشم و روی و دست و پای بستگان حوادث فرو بست، از غره روز تا آخر، در  
سلخ محرم آن پوست بازکردگان روزگار برد. (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۴).**

■ دست و پای بستگان حوادث را بستند و در پایان ماه محرم از اول تا آخر روز آن پوست‌بازکردگان ماندند. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۷۱).

• سلخ: آخرماه (کنزاللغات، ذیل واژه)، پوست بازکردن و پوست کندن (مقدمه الادب).  
محرم: حرام کرده شده، حرمت داشته. (کنزاللغات، ذیل واژه).  
«سلخ محرم: پوست بازکردن ناروا و حرام (چه در شرع مقدس اسلام پوست بازکردن آدمی کاری است سخت ناروا بغایت حرام و در اینجا سلخ محرم موهم است به: زور آخرماه محرم)».  
(یزدگردی، ۱۳۸۵: ۴۶۲).

معنی پیشنهادی: آن دزدان، چشم، صورت، دست و پای ما مردم گرفتار بستند. از آغاز روز تا شامگاه، در پوست کندن ناروا و حرام آن مردم رنج کشیده، به طول انجامید.

شایان ذکر است که سلخ به معنی سلاخی بوده و با واژه آخر، ایهام تناسب ایجاد می‌کند.  
از هفت کس، من و اتباع من، یک کس بیش فرا دو دست خود نمی‌دید، برسم  
کوران دست در یکدیگر زدیم، و آن یک کس را عصاکش خویش کردیم، تا خویشتن  
را بهزار کوری بپرگری انداختیم. (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۸)

▪ از هفت کس یعنی من و دنبال‌روانم هیچکس فراتر از دستان خود نمی‌دیدند، بنابراین مانند کوران دست در یکدیگر دادیم و یکی دیگری را عصاکش خویش کردیم، تا خود را به هزار کوری به پرگری رساندیم. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۷۳).

• از هفت نفر، شامل من و پیروانم، به جز یک نفر هیچ کس دورتر از دو دست خود را نمی‌دید مثل کورها دست به دست هم دادیم و آن یک نفر را عصاکش خود کردیم تا خود را با هزار سختی و مشقت به پرگری رساندیم.

يَا وَيْلَتَىٰ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ. (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۰۸)

▪ ای وای من اگر مانند این کلاغ باشم. (ثروت، ۱۳۹۱: ۱۷۵).

• ای وای بر من که از این کلاغ ناتوان‌تر هستم.

## ۲-۲ مباحث مربوط به متن اصلی کتاب

### ۲-۲-۱ اغلاط تاییبی / اعراب گذاری

در متن اصلی کتاب، برخی از غلط‌های تاییبی ولو اندک وجود دارد که مرتفع شدن آنها باعث تنقیح هر چه بهتر این اثر ارزشمند می‌شود. اغلاطی که در عبارات عربی نمود مضاعفی دارد؛ برای مثال:

وَتَعَلَّمْ كَمْ حَسْرِنَا أَوْ رَبِحْنَا إِذَا فَكَّرْتَ فِي أَصْنَلِ الْحِسَابِ

(ثروت، ۱۳۹۱: ۲۲۷).

چون در اصل حساب بیندیشی بدانی که چه مایه سود یا زیان دارد. (اصل)

مَلَاعِبُ جَنَّةٍ لَوْ سَارَ فِيهَا سَلِيمَانٌ كَسَارَ بَتْرَجْمَانِ

(همان: ۲۳۸).

دیولای بازیگاه جنیان که اگر سلیمان پیامبر بدانجا می‌رفت به همراه خویشان ترجمان

می‌برد. (جنّة)

تَمَحَّجٌ نَجِيحاً فِي الْمَكْرَرِ دَوَائِبُهُ (همان: ۲۵۴). گیسوان وی در میدان کارزار خون تیره

می‌افشاند. (دوائبه)

فَيَا مَوْتَ زُرْ إِنَّ الْحَيَاةَ ذَمِيمَةٌ (همان: ۲۷۳). ای مرگ دیدار کن که زندگانی ناخوش

است. (ذمیمه)

همچنین در متن اصلی کتاب گاهی به برخی از کلماتی بر می‌خوریم که باید اعرابشان بازبینی شود؛ برای مثال:

**لَعَلَّ لَهُ عُذْرًا وَأَنْتَ تَلُوْمٌ** (همان: ۱۹۳). فعل باید به صورت **تَلُوْمٌ** ایراد می‌گردید؛ چون از ادات ناصب فعل مضارع بر سر آن نیامده است.

**لَيْسَ وَرَاءَ ذَاكَ لِابْتِغَاءِ الْعَلَى أَمَدٌ فَمَا فَوْقَ السَّمَاءِ مَصْعَدٌ**. (همان: ۲۶۱). کلمه **وراء** مبنی بر فتح است؛ لذا **وراء** باید اصلاح شود.

### ۲-۲-۲ اضافه کردن برخی مطالب به متن اصلی کتاب

شارح محترم در دو مورد نام شاعران را در کنار ابیات لحاظ کرده است که در متن اصلی وجود ندارد؛ هر دوی این اشعار مربوط به صفحه ۲۷۳ است. بهتر بود تا شارح محترم، چون در بقیه موارد حفظ امانت کرده است، از دخل و تصرف در متن خودداری می‌کرد.

**ای محنت از نه کوه شدی ساعتی برو**      **وی دولت از نه باد شدی لحظه ای بیای**  
(مسعود سعد)

**یکی غم از دل من پای باز پس نهد**      **که دست دست به دیگر غمیم نسیارد**  
(ظهیر)

### ۳- نتیجه

**درد دل؛ تحریر نوین نفثه‌المصدور تألیف منصور ثروت**، کتابی است که با رویکردی جدید متن تاریخی - ادبی نفثه‌المصدور را - که نمونه عالی نثر مصنوع و مزین و منشیانه نیمه اول قرن هفتم است - به شیوه‌ای استادانه به نثر ساده و امروزی برگردانده است؛ نوع چنین آثاری دانشجویان و خوانندگان دیگر رشته‌ها را با مطالعه متون مصنوع و متکلف آشتی و آنها را برای فحوص و بررسی راغب‌تر می‌کند. با توجه به اینکه هر اثر ارزشمندی خالی از برخی اشکالات نیست، از معدود کاستی‌های این برگردان، می‌توان به کم‌توجهی شارح محترم به معانی لغوی برخی واژگان مثل **سموم**، **یکسری**، **کامیاب**، **امیربار**، **عوانی** و ...، ترکیباتی مانند **أَصْحَابُ الْمَشْتَمَةِ**، **مشارق مفارق**، به **عصا فروخزیدن** و ...، **جملاتی نظیر از عین مزین مهر کیسه برمدوز**، از **درق تیر هدف تیر ساختی**، در

سَلَخٌ مُحَرَّمٌ آن پوست بازکردگان روزگار برد و... و بعضی صناعات ادبی اشاره کرد. در این پژوهش، برای مرتفع کردن موارد مذکور، سعی شد تا با ایراد شواهد مختلف از کتب مرجع و با استناد به مقتضیات متن به بازبینی مواردی از این دست پرداخته و در نهایت پیشنهادهای داده شود. به زعم نویسندگان این مقاله، از جمله دلایل اصلی این موارد اغلب ناشی از برخورد توأم با تساهل و تسامح شارح محترم بوده است.

### منابع

- قرآن کریم.
- پادشاه، محمد (۱۳۶۳) **فرهنگ آندراج**، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸۵) **تاریخ جهانگشا**، شرح شاهرخ موسویان، تهران: دستان.
- ثروت، منصور (۱۳۹۱) **درد دل: تحریر نوین نفثه‌المصدر**، تهران: علمی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۱) **امثال و حکم**، تهران: پارمیس.
- زمانی، کریم (۱۳۸۲) **شرح جامع مثنوی معنوی**، چاپ سیزدهم، تهران: اطلاعات.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر (۱۸۴۳-۱۸۵۰م) **مقدمه‌الادب**، لایبزیک.
- زیدری نسوی، شهاب الدین محمد؛ (۱۳۸۵)، **نفثه‌المصدر**، به تصحیح و توضیح امیرحسین یزدگردی، چاپ دوم، تهران: توس.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۹۳) **غیاث‌اللغات**، به کوشش منصور ثروت، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۲) **سبک‌شناسی نثر**، چاپ دوم، تهران: میترا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶) **تاریخ تطور نثر فارسی**، تهران: سمت.
- صفی‌پور هندی، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۲۹۷) **منتهی‌الارب فی لغات‌العرب**، در چهار جزء، تهران.
- محمد بن عبدالخالق بن معروف (۱۲۷۲) **کنز‌اللغات**، تهران.
- معین، محمد (۱۳۷۱) **فرهنگ معین**، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- نظری، جلیل (۱۳۹۵) **تأملی در کتاب شرح نفثه‌المصدر تألیف شاهرخ موسویان**، فصلنامه علمی پژوهشی آینه میراث، دوره ۱۴، شماره ۵۸، بهار و تابستان ۱۳۹۵، صفحه ۱۳۰-۱۰۹.
- یزدگردی، امیرحسین (۱۳۴۸) «به دیده انصاف بنگریم»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال شانزدهم، شماره ۵ و ۶.



**Abstract****Reflection on Mansour Servat's *Darde Del: Tahrir Novin Nafs Almasdour***

Mahdi Ramazani \*  
Gholamreza Mostali Parsa\*\*

It is not possible to contemplate and research in the old texts, despite its charm, due to some difficulties, unless one has foresight or reflection, or refers to related books. And if these texts are decorated with ornaments and ornateness, its significance doubles. *Nafs Almasdour* is among the books that has attracted the attention of commentators and enthusiasts, and that has caused some to compile books in this field because of its historical, literary and cultural dimensions. Meanwhile, Mansour Servat's *Darde Del: Tahrir Novin Nafs Almasdour* is one of the commentaries that had been looked at differently. In this book, Servat, who has considered a wide range of enthusiasts from different disciplines, has simplified this text in a manner that is elaborate in a prominent way, which is unique and admirable in its own right, while each of its texts was "inevitably intrusive inside" and was not exempt from some of the shortcomings, which are not so few. Among the drawbacks of this translation, regardless of some typographical errors in the original text, is related to the lack of attention paid by the distinguished commentator to Amir Hossein Yazdgerdi's book and the various encounters with the text in identical situations. This research, using an analytical inductive method which is based on analysis and/or a review of it several times, has provided suggestions for better purification of this work.

**Keywords:** *Nafs Almasdour*, Critical Review, Amir Hossein Yazdgerdi, Technical Prose

\* PhD Candidate in Persian Language and Literature, Allame Tabatabaee University, Tehran, Iran, mehdi.ramazani85@gmail.com

\*\* Associate professor, Department of Persian Language and Literature, Allame Tabatabaee University, Tehran, Iran, mastal.parsa@gmail.com

